



نقد و بررسی کتاب «نظریه پسااستعماری و کردشناسی» جلیل کریمی

کرد تحت حاکمیت دو امپراطوری عثمانی و صفوی و سپس تقسیم استعماری - سیاسی آنها در چارچوب دولت - ملت‌های ناسیونالیست برآمده از فروپاشی امپراطوری عثمانی در امتداد با تجربه سیاسی و فرهنگی آنها در یک قرن اخیر، کردها را به نمونه‌ای نادر و شاید بی‌بدیل برای حوزه شرق‌شناسی تبدیل می‌کند که هدف آن باستان‌شناسی تجربه زیسته و بازنمایی تاریخی و فرهنگی آنان از هر دو منظر امیک و اتیک است؛ به عبارت دیگر مقایسه دو افق خود-تصویری و به تصویر کشیده شدن از زاویه «دیگری».

با اینکه ادبیات عریض و طویلی درباره کردها به زبان‌های کوردی و غیر کوردی وجود دارد، وجه غالب این مطالعات را می‌توان به استثنای چند مورد (برای مثال، کمال سلیمانی و کریستوفر هودسون) در ترکیب تاریخ‌نگاری کلاسیک و نظریه سیاسی با چاشنی بین‌الملل خلاصه کرد. مطالعات کردشناسی به ویژه در فضای انگلیسی زبان تنها در خلال چند سال اخیر است که زاویه‌ای شرق‌شناسانه اتخاذ کرده است؛ به گونه‌ای که شمار این مطالعات به تعداد انگشتان یک دست نیز نمی‌رسد. نکته جالب تر آن است که عمده این مطالعات نیز توسط خود شرق‌شناسانی انجام می‌شود که جز از طریق ارتباط با کردهای دیاسپورا یا سفرهای کوتاه به خاورمیانه، نه ارتباطی ارگانیک و مداوم با این فرهنگ دارند و نه آشنایی چندانی با زبان کوردی. در چنین فضایی بدیهی‌ترین مسئله عبارت است از مسئله روش و دسترسی به داده‌هایی که بتواند الزامات اولیه نظریه پسااستعماری را که همانا دسترسی به تجربه زیسته، ادبیات و فولکلور است، برآورده سازد. جدای از همه اینها، خودکم بینی و

سراسر است و عینی نیست، بلکه می‌تواند حامل نوعی منطق، الگو یا ترجمانی باشد که به هر نوع ارتباط نابرابری قابل تعمیم است. بر این اساس، به دنبال کار سعید، نظریه پسااستعماری به عنوان نظریه‌ای ژنریک برای واکاوی سبوه‌های عینی و ذهنی تجربه استعماری در جوامع گوناگون به کار رفت. نتیجه آن ظهور جامعه‌شناسی جنوب در آمریکای لاتین، توسعه بیشتر نظریه آفریقا محوری و به ویژه مصرشناسی (برای مثال، تیموتی میتچل) و مطالعات هندی (نظیر کار چاترجی و رنجیت گوها) بود. از دهه ۱۹۹۰، جمعی از ایران‌شناسان و مورخان ایرانی نیز در پرتو نظریه شرق‌شناسی به مطالعه تاریخ و فرهنگ ایرانی پرداخته و به ویژه بر ارتباط بین رویکرد اروپامحوری و ناسیونالیسم ایرانی از دوره قاجار به بعد متمرکز شدند. از آن جمله می‌توان به کار پیشگام و کم نظیر مصطفی وزیری و سپس کارهای دیگران (نظیر عباس امانت، کامران اسکات آقایی، سعید امیر ارجمند، علی مسعود انصاری، علیرضا اصغرزاده، رضا ضیاابراهیمی، افشین مرعشی و محمد توکلی طرقی) اشاره کرد. نکته کلیدی در کار این دسته از ایران‌شناسان آن است که علیرغم موفقیت‌های چشمگیر آنها در افشای ارتباط بین ناسیونالیسم ایرانی و مدل اروپایی توسعه، جز در برخی موارد اندک از تأثیرات فرهنگی و تاریخی ناسیونالیسم ایرانی بر اقوام و نژادهای ایران طفره رفته و در عمل نسخه‌ای دیگر از تاریخ‌نگاری دولت‌گرا را عرضه کرده‌اند.

کردها جزو آن دسته جوامعی هستند که به طور دقیق در دایره تعریف شرق‌شناسانه تجربه استعماری - چه به مثابه نقد و چه به منزله عصر - قرار می‌گیرند. تاریخ سیاسی و اجتماعی



نظریه پسااستعماری در طول بیش از نیم‌قرنی که از پیدایش و گسترش آن می‌گذرد، دستخوش تغییر و تحولات ژرفی در نظریه و روش شده است، تا جایی که می‌توان از دوره «پساسعیدی» سخن راند. با اینکه کتاب «شرق‌شناسی سعید» (۱۹۷۸) را عموماً مانیفست رسمی این رویکرد می‌دانند، اما همانطور که «جولیان گو» خاطر نشان می‌سازد ریشه‌های این رویکرد را باید در کارهای فرانسوی فانون، آمیلکار کابرال و به ویژه دوپویس و در بهترین حالت در آثاری با همین عنوان دستکم در دهه قبل از انتشار شرق‌شناسی سعید جستجو کرد. علیرغم همه این اختلاف‌نظرها، ظهور موج دوم (برای مثال، بابا، اسپیواک، چاکرابارتی) و موج سوم (مانند، نگری، هارت، احمد، چاترجی، گوها) متفکران پسااستعماری از سوئی، و آمیزش‌های نظری آن با رویکردهایی چون مطالعات فرهنگی (نظیر، اشکرافت، دورینگ)، پسامارکسیسم، و پساسوسیالیسم (نظیر، همفری و وردری) آن را به منظومه روشنفکری پیچیده و وسیعی بدل کرده است. محور این اختلافات هر چه که باشد، آنچه مسلم است پایبندی به هدف اصلی آن است، یعنی، بررسی میراث فرهنگی استعمار در جوامعی که تجربه استعماری دارند. چنین تجربه‌ای در نظر متفکران پسااستعماری معاصر ضرورتاً امری

باور بسیاری از نویسندگان کرد به نوشته‌ها و گزارش‌های شرق‌شناسانه نویسندگان غیر کرد آنها را به نوعی «سفیدپوست پرست» کرده است. در چنین وضعیتی است که کردشناسی از حیث نقد و تولید محتوای جدید پیوسته درجا می‌زند.

کتاب نظریه استعماری و کوردشناسی جلیل کریمی را می‌توان از نخستین آثاری دانست که با کاریست استادانه نظریه پسااستعماری، مطالعات کردشناسی راست اندیش را نشانه رفته است. کار وی اگر نخستین اثر در زمینه بازخوانی انتقادی مطالعات کردشناسی نباشد، بی‌تردید از جمله آثار پیشگامی است که برخی از پراجاع‌ترین (اگر نه مهمترین) و مسلط‌ترین منابع کردشناسی نویسندگان غربی را نشانه رفته است. بسیاری از کردشناسان اعم از کردزبان یا غیرکردزبان در خلال یک دهه اخیر نه تنها بر ارزیابی انتقادی آثار کردی تأکید کرده‌اند بلکه بررسی تبارشناختی استعماری مفاهیم و تصورات پایه آنها را نیز خاطر نشان نموده‌اند؛ علیرغم این تأکیدات، تا جایی که اینجانب در فضای انگلیسی‌زبان مطلع است، کاری در حد و دامنه اثر کریمی از حیث موضوع و تمرکز نظری وجود ندارد. برخلاف اثر کریمی که به طور ویژه به تبارشناسی استعماری آثار کردی می‌پردازد، دیگر آثار (تا جایی که من اطلاع دارم) جز به طور محدود به آن اشاره‌ای نکرده‌اند؛ بر این اساس، انجام و انتشار این مطالعه سنگ بنای مناسبی است برای انجام مطالعات بیشتر در خصوص کردها و به همین ترتیب در مورد سایر اقوام ایرانی که به هر روی در حاشیه تاریخ‌نگاری دولت‌گرا قرار داده شده و صدای آنها برای قرن‌ها در متون دانشگاهی و عمومی مسکوت مانده است.

برخی از این نگرانی‌ها در امتداد با دغدغه‌های نظری دیگر در پیشگفتار موجز و رسای کتاب آمده‌اند؛ نکته بسیار مهم در پیشگفتار، پافشاری نویسنده بر حفظ قلمرو فرهنگ است؛ در امتداد با بحثی مختصر و مفید در باب نظریه‌های فرهنگ نظیر رویکردهای مارکسیستی و مطالعات فرهنگی، کریمی در نظر دارد پژوهش خود را در میانه معنای انسان‌شناسی فرهنگ و فرهنگ به مثابه آوردگاه معنا و نمادهایی که می‌تواند در معرض برساخت یا دستکاری‌های قدرت گیرد قرار دهد و بدین ترتیب تأمین حوزه فرهنگ را یک‌جا در نظر می‌گیرد. وی سپس مقدمه خود را با بحثی کوتاه درباره مهمترین سازه نظری شرق‌شناسی، یعنی مفهوم «دیگری» آغاز کرده و خواننده را به بخش اول کتاب که به چیستی و دامنه مطالعات پسااستعماری اختصاص دارد، هدایت می‌کند. این

بخش به طور مفصل به تاریخ‌پیدایش و گسترش نظریه پسااستعماری اختصاص دارد؛ چهره‌های کلیدی نظیر سعید، بابا، اسپیواک - و بسیاری دیگر - و مفاهیم مهمی چون هژمونی، امپریالیسم، سوژه و دیگری نیز در این بخش مطرح شده‌اند؛ لحن کتاب در این فصل عمدتاً تاریخی است، با این وجود اشاره به مطالعات و مونوگرافی‌های متعددی که این رویکرد را در مضمون‌های محلی به کار برده‌اند از نظر دور نمی‌دارد. وی با هوشیاری گفتمان شرق‌شناسی را در فصلی جداگانه می‌آورد، چه واقف است که شرق‌شناسی را نمی‌توان معادل کل رویکرد پسااستعماری تلقی کرد، اما بی‌تردید مهمترین نحله آن است.

محور اصلی فصل گفتمان شرق‌شناسی، معرفی و نقد مدل اروپایی تفکر و تکامل اجتماعی است، اما در عین حال مباحث طوری ارایه شده‌اند که خواننده می‌تواند از همان ابتدا نسبت آنها را با موضوع اصلی تحقیق که کردشناسی است، دریابد. این بخش از کتاب برخلاف اکثر تحقیقات در علوم اجتماعی کشور که در انطباق و ادغام چارچوب نظری با مسئله اصلی تحقیق سخت دست به گریبانند، با مهارت به ادغام رهیافت نظری و مسئله پژوهش مبادرت می‌ورزد.

فصل سوم جایی است که کریمی در نظر دارد شرق‌شناسی و کردشناسی را در گفتگو با هم قرار دهد. وی ضمن بیان شیوه انتخاب و تفسیر داده‌ها، به اهمیت بررسی متون در پژوهش‌های شرق‌شناسانه اشاره کرده و سپس دلایل انتخاب نمونه‌های مورد مطالعه را که بالغ بر هشت اثر کلاسیک درباره کردهاست، روشن می‌سازد؛ آثار انتخاب‌شده از متون مرجع، نوعی و ژنریک در حوزه کردشناسی هستند و همگی نیز توسط نویسندگان غیر کرد به نگارش درآمده‌اند. این آثار تا هم اکنون نیز در نزد اکثر نویسندگان کردزبان با نگاهی غیرانتقادی و بدبهی مورد استفاده و ارجاع قرار می‌گیرند، حال آنکه با مشکلات نظری و روشی متعددی دست به گریبانند. کریمی با اشرافی که به آثار کردشناسی به زبان‌های انگلیسی، فارسی و کردی دارد در انتخاب این متون دقت و حساسیت تحسین برانگیزی به خرج داده است. برای مثال، بروئینسن که اثر وی نیز جزو نمونه این مطالعه است در نزد کردهای اروپا و آمریکا همچون پیامبر مطالعات کردی دیده می‌شود؛ وی سالهاست سردبیر مجله مطالعات کردی است و تقریباً هر مقاله‌ای در مورد کردها برای چاپ در این مجله باید به سماع و نظر شخصی وی رسیده و توسط وی تأیید شود. بروئینسن هنوز بی‌محبا در مورد کردستان می‌نویسد و نوشته‌های وی بدون ارزیابی

صحت و سقم با تحسین نویسندگان کرد مواجه می‌شود. کریمی در این کتاب با دقت و فروتنی فراوان ایرادات و اشتباهات متعدد علمی وی را افشا کرده و کار وی را به بوته می‌سپارد. بخش یافته‌ها نیز استادانه سازمان یافته است. نویسنده مهارت و دقت روش‌شناختی خود را با انتخاب روش و فونوی که با رهیافت شرق‌شناسی انطباق پارادایمی داشته‌اند، به نمایش گذاشته است. به همین شیوه، وی با شناخت جامع و دقیقی که از نوع‌شناسی روش تحلیل گفتمان داشته، رهیافت فرکلاف را برگزیده است که می‌تواند اکثر الزامات تکنیکی پژوهش وی را برآورده ساخته و امکانات فنی لازم را برای رویارویی با متون انتخاب شده و استخراج استدلال‌های زیربن آن برآورده سازد. یکی از دشواری‌های روش‌های پژوهشی متنی که تحلیل گفتمان در چارچوب آن قرار می‌گیرد برقراری اتصال بین سازه‌های متشکله متن با استدلال و طرح ساختاری حاکم بر پدیده مورد مطالعه است. کریمی با مهارت موفق شده به تحلیل گفتمان فرکلاف سوبه تاریخی و اجتماعی کلان‌تری بخشیده و از فروافتادن در دام تقلیل‌گرایی مفهومی و ترکیب‌گرایی نظری اجتناب کند. طریقه گردآوری، نمونه‌گیری و ارایه داده‌ها از نقاط مهم و آموزنده این فصل است. کریمی به مدد مطالعات اکتشافی پیشین خود بسیار سریع و دقیق ردیاهای نگاه شرق‌شناسانه نویسندگان مورد نظر را شناسایی کرده، استدلال‌های زیربن و گاه دوپهلوی آنها را دریافته و بدین ترتیب با ظرافت ماهیت استعماری مندرج در متون مورد نظر را برملا کرده است. خواندن این بخش خاص از کار به همه علاقمندان کردشناسی، به ویژه آنها که در نظر دارند ارتباط بین متن، زبان، سلطه و استعمار را به وضوح دریابند، توصیه می‌شود. در خلال واکاوی انتقادی متون، کریمی یافته‌های خود را حول چند سازه یا الگوی نظری کلیدی سازماندهی می‌کند که دسترسی به طرح‌واره‌های استعماری موجود در آثار را آسان‌تر می‌سازد؛ این سازه‌ها عبارتند از: اسم‌گذاری، اسطوره‌سازی، عجیب‌نمایی، ناهمزمان‌سازی، طبیعی‌سازی، صورت‌بندی استراتژیک، و فرادستی اخلاقی.

در نهایت، ضمن تأکید مجدد بر نوآوری‌های موضوعی، نظری و روش‌شناختی کار کریمی، مطالعه این اثر را به همه علاقمندان به مطالعات کردشناسی و به طور کل مطالعات قومی و نژادی توصیه می‌کنم؛ امید است انجام پژوهش‌هایی از این دست به ویژه به زبان‌های فارسی و انگلیسی بتواند زمینه درک واقعی‌تر و علمی‌تر از کردها را فراهم سازد. ●